

### مصاحبه با آقای جویا جهانبخش

جمشید کیان فر

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

در خدمت جناب آقای جویا جهانبخش هستیم، جوان نواخته‌ای که بسیار زود درخشید، به مناسبت اینکه در هفته کتاب در بخش خادمان نشر به عنوان منتقد و مصحح برنده جایزه شدند و همچنین آخرین تصحیح ایشان در مراسم گرامیداشت حامیان نسخ خطی، قابل تقدیر و شایسته شناخته شد، در سفر کوتاهی که به همین مناسبت به تهران تشریف آورده‌اند از این فرصت استفاده می‌کنیم، در خدمتشان هستیم، از زبان ایشان درباره خود ایشان می‌شنویم.

جناب آقای جهانبخش! خیلی خوش آمدید و از اینکه دعوت آینه میراث را که به نوعی خود شما از بنیانگذاران این نشریه هستید، پذیرفتید تا ما در خدمتتان باشیم سپاسگزاریم.

ابتدا خواهش می‌کنم که نسبت به معرفی خودتان، سوابق و تحصیلات و اینکه واقعاً چگونه شد که در بین همه رشته‌های عمومی، تحصیل در حوزه را انتخاب کردید مطالبی بیان فرمائید.

جهانبخش:

بسم الله الرحمن الرحيم. صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيَّ الْمُعْصومين. بنده نخست از حُسن ظنِّ شما سپاسگزاری می‌کنم، چون درخور این همه اظهار لطف نیستم و این را از بُن دندان و

از میان جان - به قول قدما - می‌گویم نه اینکه از سر تعارف و از سر شکسته نفسی.  
من متولد ۱۳۵۶/۵/۵ در اصفهان در یک خانواده بالتسببه فرهنگی - چه از تبار مادری و چه از تبار پدری - هستم.

گمان می‌کنم قسمتی از زندگی‌ام که به این حوزه کاری مربوط می‌شود، بیشتر ساحتِ ایام راهنمایی و دبیرستان به این طرف باشد طبق کتاب‌هایی که در دورانی که قدرت خواندن و نوشتن نداشتم، بیشتر برای من خواندند، و بعداً خودم خواندن آموختم و این راه را پی گرفتم، اندک اندک شوقی در خودم نسبت به رشته «تاریخ» احساس کردم و بویژه «باستان‌شناسی».

زمانی که سال اول راهنمایی بود و در مدرسه تیزهوشان پذیرفته شده بودم در اصفهان، آماری گرفتند که بچه‌ها به چه شغل‌هایی می‌خواهند وارد شوند. در کل سازمان استعدادهای درخشان در ایران این آمار گرفته شد. یک نفر اعلام کرده بود که می‌خواهد باستان‌شناس شود و آن شخص من بودم و البته یک نفر هم اعلام کرده بود که می‌خواهد رئیس جمهور بشود و یقیناً تا الآن رئیس جمهور نشده است! همچنان که من باستان‌شناس نشدم و البته به عبارتی، شدم، چه عرض می‌کنم بعدها صیوررت و تحوّل پیدا کردم و به عالم دیگری رفتم. وقتی خودکامی و مراقبه می‌کنم بارها به این فکر بوده‌ام که حال کنونی من با باستان‌شناسی چه نسبتی دارد تا همین سال‌های اخیر هم با علاقه پی می‌گرفتم مخصوصاً در حوزه کتیبه و سکه‌شناسی. احساس می‌کنم که من هم به گونه‌ای باستان‌شناس شدم، ولی باستان‌شناس اندیشه و فرهنگ شدم. یعنی تبدیلات بنده در حوزه تفسیر و کلام و حدیث به عبارتی باستان‌شناسی افکاری است که هنوز زنده است یعنی شناخت پیشینه افکاری که امتداد کنونی آن فعال و حی و پویاست.

بعدها این تحوّل از عشق به تاریخ و باستان‌شناسی کم کم مرا به عشق به مطالعه متون کهن فارسی کشاند، دوست داشتم در رشته ادبیات فارسی تحصیل کنم و بعد اندک اندک، ژرف‌تر شدن در متون فارسی، مرا به حوزه تخصصی اسلام‌پژوهی و اسلام‌شناسی کشانید تا حدّی که سال‌های آخر دبیرستان به کلی به این شاخه گرویده بودم البته این صیوررت با صیوررت ظاهری من هم قدری تناسب پیدا کرده بود، یعنی همان سال اول و دوم دبیرستان از مدرسه تیزهوشان - که فقط رشته‌های تجربی و ریاضی داشت - خودم را منتقل کردم به رشته علوم انسانی. در زمانی که شاگرد اول بودم در رشته‌های طبیعی و ریاضی، برخی گمان می‌کردند که من حتماً راهی المپیاد

خواهم شد یا مثلاً در نهایت ممکن است یک فیزیکدان شعر دوست شوم، در حالی که شعر دوستی‌ام ماند و فیزیک پژوهی رفت و اصلاً در کل به این سمت کشیده شدم.

کیان فر:

ببخشید کلامتان را قطع می‌کنم؛ الآن دقیقاً خاطر می‌کنم ولی فکر می‌کنم همان دوره دبیرستان بود که در تلویزیون مصاحبه‌ای از شما پخش شد و این ظن و گمان در حقیقت از همانجا شروع شد که شما یکی از دانش‌آموزان بسیار موفق دبیرستان بودید و قطعاً این انتظار می‌رفت که در المپیادها شرکت کنید و بدون کنکور هم در یکی از رشته‌های فنی دانشگاهی تحصیل کنید.

اما بعدها عملکرد شما مغایر بود، مغایر هم نمی‌توانیم بگوئیم به هر حال شما راهی را می‌خواستید بروید و جستجو کردید و ادامه دادید و برایتان آرزوی موفقیت می‌کنیم. در اینجا سئوالی را اضافه می‌کنم و آن این که اصلاً شما هیچ موقع در کنکور شرکت کردید یا نه؟

جهانبخش:

حال عرض می‌کنم. آن زمانی که آن مصاحبه تلویزیونی پخش شد در سال سوم راهنمایی یا اول دبیرستان بودم. الآن نمی‌توانم دقیقاً تطبیق کنم. آن زمان، بله. درست اوج بحران بود: از یک سو به عنوان شاگرد برگزیده رشته ریاضی - که گاهی حتی بالاترین نمره‌ها را در خود درس ریاضی می‌آورد و موفق بود - از طرف همه و مدرسه توقع این بود که در رشته ریاضی ادامه تحصیل بدهم، ولی در همان مصاحبه کتابی که من درباره‌اش سخن گفتم «الابیه عن حقایق الادویه» بود!

بدین ترتیب، این بحران در همان دوره آشکار شد. من بعداً که وارد رشته علوم - انسانی شدم و ادامه هم دادم تا سال سوم دبیرستان هم که رسماً در مدرسه - چون سال چهارم را خودم متفرقه جداگانه ادامه دادم - بودم، کنکور هم دادم ولی کنکوری که سال سوم دبیرستان می‌توان داد و آن کنکور دانشگاه آزاد است. که البته آنجا هم در رشته - ادبیات فارسی شرکت کردم و اول هم شدم (در همان ناحیه که امتحان داده بودم). حتی دو ترم هم هزینه دانشگاه را پرداختم و به اصلاح ذخیره کردم ولی بعدها اصلاً دیدم که: نه، رغبت من کاملاً در شاخه دیگری است شاعر خوب شهر ما گفت:

آنسوی این آبی رفیقان در عبورند من دل‌سپرده کوچ‌های اصفهان را  
از همان ایام، مثلاً سال دوم و سوم دبیرستان دوست داشتم تعاریف منطقی و فلسفی  
را به زبان عربی بنویسم یا حفظ کنم یا حتی در ورقه‌ای بیاورم و دیگر کلاً کشیده شدم به  
حوزه علمی اصفهان و الآن سال‌هاست در آنجا مشغولم. هم مشغول تحصیل بودم و هم  
قدری مشغول تدریس بودم. آخرین درسی هم که رسماً شرکت می‌کردم در حوزه علمی  
اصفهان، درس خارج فقه آیت‌الله طباطبائی، امام جمعه فعلی اصفهان، بوده که البته  
لختی است به علت پاره‌ای ازدحام اشتغالات از آن درس محروم مانده‌ام و این‌شاء‌الله  
ادامه خواهم داد.

کیان‌فر:

موفق باشید! آقای جهانبخش، می‌خواهم از فرصت استفاده کنم و به نخستین آثار  
قلمی شما بپردازم از چه موقع با نوشتن پرداختید از چه زمانی به تصحیح - متون که به  
تعبیر شما به نوعی بی‌ربط با باستان‌شناسی نیست - و من هم معتقدم بی‌ربط نیست و به  
نوعی بیانگر علاقه اولیه شماست - پرداختید؟ در این زمینه برای ما بگوئید.

جهانبخش:

من خیلی زود و بلندپروازانه قلم به دست گرفتم. الآن آشکار یادم می‌آید که سال  
دوم و سوم دبستان، به خیال خودم مؤلفات تاریخی، حتی مثلاً تصویرهای اشیاء  
باستانی را در این تألیف گونه‌ها نقاشی می‌کردم!  
تاریخ هخامنشیان نوشته بودم، تاریخ ساسانیان نوشته بودم و حتی خیال این را در  
ذهن می‌پنجه‌م که اینها را به چاپ برسانم؛ که خوشبختانه، نه آن آثار ماند و نه به چاپ  
رسید!

ولی پُر نوشتم، مخصوصاً در سازمان ملی استعدادهای درخشان با اینکه از جهتی  
استعداد ادبی و استعداد در شاخه علوم انسانی را می‌سوزانید - به خاطر اینکه تأکید بر  
روی رشته‌های دیگری بود و حتی گاهی این رشته تحقیر می‌شد - ولی دبیرانی داشتم  
که پر و بال می‌دادند. من همان موقع رساله‌ای مُفرد در حدود بیست صفحه یا سی  
صفحه‌ای در باب فردوسی نوشته‌ام، در باب فرهنگ دوره ساسانی نوشته‌ام، یادم هست  
در همان زمان رساله‌ای در باب خواجه رشیدالدین فضل‌الله نوشته‌ام، در آن رساله‌ها

قدری کار قلمی را به‌طور جدی تمرین کردم؛ زودتر از آن، همان چهارم و پنجم دبستان بود. ایام بمباران اولین بار برای صفحه خواندنی‌های تاریخی اطلاعات هفتگی مطلبی نوشتم که البته چاپ نکرد ولی هنوز یادم هست که در صفحه نامه‌های رسیده نوشته بود: «مطلب شما رسید و چاپ می‌کنیم»!

آن مطلب را از کرمان با همان نثر و خط کودکانه بر ایشان فرستاده بودم. باری، اولین نوشته‌ای که از بنده به‌طور رسمی چاپ شد مقاله‌ای بود گویا تحت عنوان «در بارگاه سیمرغ» انتشار یافت.

همان سال سوم راهنمایی که بودم مقاله‌ای نوشته بودم در باب تصحیح ابیاتی از شاهنامه؛ چون از مدت‌ها پیش مخصوصاً به‌خاطر علاقه عمیقی که به شاهنامه داشتم تصحیحات و نسخه‌های شاهنامه را زیر و رو می‌کردم، و حتی همان زمان، موثق‌ترین نسخه‌های شاهنامه را که نسخه مورخ ۶۷۵ بریتیش میوزیوم باشد، از دانشگاه تهران عکس گرفتم. حالا چه هفت خوان رستمی هم همان زمان طی کردم، تا یک طفل توانست عکس چنان نسخه‌ای را از بخش نسخ خطی دانشگاه بگیرد، این بماند و چگونه رفتن و ورق عکس خریدن از خیابان ناصر خسرو و بر دوش کشیدن و آوردن به اینجا نزد آقای آقا ربیع که عکاس دانشگاه بودند، خودش داستانی دارد.

القضه، هنوز به دبیرستان نرفته بودم که آن عکس نسخه خطی را داشتم. آشنایی با این مقوله داشتم، و مقاله‌ای نوشته بودم در نقد مفردات ابیات فردوسی در تصحیح‌هایی مثل چاپ مسکو و چاپ خالقی که آن زمان دو جلدش در دسترس بود و سال شصت و نه اُفست شده بود. بنا بر اتفاق آن مقاله نزد آقای دکتر علی‌اشرف صادقی ماند. همان ایام آقای دکتر صادقی تشریف برده بودند به فرصت مطالعاتی و من نتوانستم مقاله را از ایشان پس بگیرم. با خود گفتم که حتماً آن مقاله گم شده! تا اینکه مدتی گذشت، در تابستانی که تازه امتحانات سال اول دبیرستان تمام شده بود، دوستی از تهران تماس گرفت و گفت: می‌خواهم نوشته‌ای را برایت بخوانم، شروع کرد به خواندن، قدری از آن را که خواند، دیدم این نوشته خودم است! گفتم: این را از کجا می‌خوانی؟ گفت در مجله‌ای به نام گل چرخ چاپ شده است. گمان می‌کنم شماره سوم گل چرخ دوره جدید بود که این مقاله توسط آقای دکتر صادقی و آقای حداد عادل دیده و پسندیده شده و آن زمان به همت آقای علی موسوی گرمارودی - که هر کجا هست خدایش به سلامت دارد - سردبیر «گل چرخ» چاپ شد آقای موسوی گرمارودی هم یک یادداشت فوق‌العاده

تشویق آمیز در آغاز آن نوشته بودند. بعدها من تماس گرفتم و گفتم بنده نویسنده این مقاله هستم و آشنا تر شدیم و مقالات دیگری هم در همین شاخه شاهنامه پژوهی در همان گل چرخ نوشتم و این مقاله نویسی کم کم از گل چرخ به مجلات دیگر گسترش یافت.

عمده مقالات من در آغاز مربوط به همان شاخه شاهنامه پژوهی بود و بعداً نرم نرم به بعضی حوزه‌های اسلامیات هم کشیده شد. اینها مقالاتی بود که شروع به چاپ شد.

#### کیان فر:

اشاره به شاهنامه کردید، بسیاری از اهل علم و به ویژه کسانی که در کار تصحیح هستند شنیده‌اند که شما با درجه علمی حوزوی که دارید در باب شاهنامه هم کار می‌کنید. بسیاری مشتاقند که ماحصل این کار را به طور جامع و کامل ببینند. آیا قصد دارید این کار را کامل کنید، قصد انتشارش را دارید، تا برای نخستین بار ببینیم یک عالم روحانی هم به ادب کهن فارسی توجه کرده؟ البته نمی‌گوئیم: دیگران بیگانه بوده‌اند، خدای ناکرده چنین جسارتی نمی‌کنم، ولی واقعاً به صورت جدی کار نکرده‌اند.

#### جهانبخش:

باید بگویم در این سال‌های اخیر مثلاً کتاب آقای علی ابوالحسنی مُنذر که در مورد فردوسی نوشته‌اند با ۶۰۰ مآخذ شاهنامه پژوهی، نشان داد که واقعاً همت‌های بلندی هم در میان حوزویان درباره شاهنامه هست؛ ولی، بله! این درست است که در حوزه تصحیح شاهنامه و نظایر آن، معمولاً دستاریندان و کسانی که در زوای روحانیت بوده‌اند وارد نشده‌اند. بله! من زمانی عاشقانه کار شاهنامه را پی گرفتم و بخش‌های زیادی از شاهنامه را نیز تصحیح کردم، حتی بخش‌هایی از تصحیح شاهنامه، حروفچینی هم شد. شاید بخت شاهنامه و بخت من بلند بود که آن قسمت‌ها چاپ نشد! چون یقیناً امروزه آن قسمت‌های تصحیح شده خام‌دستانه می‌نمود.

این آرزو را به دل بسته و داشته‌ام که در کنار کارهایم، کار نشر متن شاهنامه را پی بگیرم، حالاً نه لزوماً به صورت تصحیح، چون الآن دو سه تصحیح در جریان هست؛ تا نتیجه این تصحیحات منتشر نشود، معلوم نخواهد کرد آن افعی که ما به آن می‌نگریستیم و آن نتیجه‌ای که به گمان خودمان از نسخه برتیش میوزیم می‌توانستیم حاصل کنیم، تا

چه حد در این تصحیحات حاصل شده است.

الآن کارهای واقعاً استادانه آقای دکتر امیدسالار، آقای دکتر خالقی، جناب استاد روشن - که شاهنامه‌شان زیر چاپ هست - آقای دکتر کزازی و آقای جوینی در نیمه راهند. این کارها باید منتشر شود تا انسان بتواند تصمیم بگیرد که باز قصد تصحیح شاهنامه دارد یا نه؟

مخصوصاً اینکه اکنون تصحیح شاهنامه نسبت به آن سال‌هایی که بنده آغاز کردم خیلی علمی‌تر شده. طی همین چند سال اخیر چندین مقاله در زمینه تصحیح - تک‌بیت‌های شاهنامه در نشر دانش یا جاهای دیگر چاپ شده که قبلاً اصلاً نبود؛ یعنی شما تعداد مقالات و مطالب فردوسی شناختی را مثلاً در دوره قدیم همین نشر دانش ببینید، خیلی اندک است؛ اصلاً یکی از آن مقالات، مقاله دکتر پورجوادی است در تبرئه و تنزیه فردوسی! یعنی آن زمان اصلاً فردوسی نیاز به تبرئه و تنزیه داشت! اما امروز دیگر نه، امر عوض شده است. لذا باید این را در نظر گرفت که تا چه حد بحث تصحیح در میان خواهد بود؟ شاید دیگر اصلاً نتوانم به تصحیح شاهنامه دست یازم، به ویژه که تمرکز امروزه خاصه در علم کلام و حدیث است و شاهنامه یک تمرکز پیگیر می‌خواهد و - به قول دکتر خالقی - کاری نیست که در کنار کارهای دیگر بتوان کرد، نه! خودش یک کار تخصصی است. اما لااقل هوای اینکه شاید یک روزگاری شرح‌گونه‌ای بر شاهنامه برای مطالعه عموم بنویسم، حتی اگر دست به تصحیح نزوم، دارم و امیدوارم ارتباط خود را با شاهنامه قطع نکنم، چنان که نکرده‌ام. بله! چنین آرزویی در سر دارم.

کیان‌فر:

به هر حال برای شما آرزوی موفقیت می‌کنیم. ان شاء الله در این زمینه موفق و مؤید باشید. همانطور که فرمودید از شاهنامه غافل نبودید و نخواهید شد. حال به بحث روزی می‌رسیم که شما به همین مناسبت به تهران تشریف آورده‌اید و ما در خدمتتان هستیم. شما در «هفته کتاب» برنده دو جایزه شده‌اید. در حقیقت به نوعی از شما بابت دو مسأله، تقدیر و تشکر شده است. نخستین آن در هفته کتاب، جایزه خادم‌ان نشر بود، در آن بخش، شما به عنوان منتقد و مصحح برنده جایزه شدید. درباره آنچه سبب شد این جایزه به شما تعلق بگیرد - مثلاً اگر نقدی بود که بر یکی از متون نوشته بودید - می‌خواهیم بیشتر خودتان در این باره صحبت کنید؛ و یا اینکه صرفاً به عنوان یک مصحح از شما قدردانی شده است.

## جهانبخش:

به حقیقت نمی‌دانم مبنای اصلی این داوری چه بوده، آیا کار یا کارهای خاصی را از بنده مورد نظر داشته‌اند، یا مثلاً به کلّ سابقه کاری مخلص عنایت شده است. بعید نیست به کلّ سابقه کاری توجه شده باشد، چرا که بنده افزون بر سیصد مقاله کوتاه و بلند در دانشنامه‌ها، مجلات و در حوزه متن پژوهی دارم که حتی بعضی از آنها توسط دیگران به عربی و انگلیسی ترجمه و چاپ شده است اکثر اینها به نوعی در حوزه متون است یعنی اگر نقد ترجمه است، معمولاً نقد ترجمه یک متن مهم است، اگر تصحیح است، تصحیح یک متن کهن است، یا اصلاً به درون‌کاوی و تحلیل یک متن پرداخته. حتی می‌توانم بگویم گاهی مقالات اجتماعی و بعضی یادداشت‌های پراکنده‌ای هم که در هفته‌نامه‌ها و این سو و آن سو نوشته‌ام، اینها هم بی‌ربط با حوزه - تراش و حوزه پژوهش‌های گذشتگان نبوده است. به خاطر همین، حدس بنده آن است که این تقدیر ناظر به همین پیشینه کلی بوده. از جهت آثار مصحح جداگانه‌ای که از من چاپ شده، شاید مصحح پراثری نباشم!

## کیان‌فر:

حالا بیائیم از زاویه دیگری به این مسأله نگاه کنیم. شما سال گذشته به عنوان یکی از منتقدین متون یا مصححین متون، به هر حال، یکی از پُرکارها بوده‌اید و بالنسبه مقالات متعددی را در این زمینه نوشته‌اید. در آن باره صحبت کنید که خود آن می‌تواند اساسی باشد برای همین تقدیر و شایستگی شما و تشکر. در باب مقالاتی که در سال گذشته - از آبان سال گذشته تا آذر امسال - که می‌تواند محور این انتخاب باشد صحبت کنید.

## جهانبخش:

چون دقیقاً به یاد نسپرده‌ام نمی‌توانم توصیف درستی بکنم که چه مقالاتی این ایام چاپ کرده‌ام، مقالات متعددی از من در این ایام چاپ شده است که به دقت یادم نیست و حتی مقالات قبلش! تاریخ دقیق یادم نیست، ولی بله! مثلاً یکی از آخرین مقالاتی که از من چاپ شده نقد کتاب بدایع المُلح از همین مرکز بوده است که در مجله جهان کتاب چاپ شده است.



دیگر از مقالاتی که به تازگی از بنده چاپ شده و در واقع تجدید چاپ شده است مقاله «هنجار تصحیح منطق الطیر» بوده که سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی در نامه مطالعات ایرانی اسمی شبیه به این - که دارند، متن فارسی آن را از آینه میراث برگرفته و تجدید چاپ و به انگلیسی هم ترجمه کرده‌اند (البته ظاهراً بدون ذکر مأخذ). یک نسخه هم برایم فرستاده‌اند.

این مقالات بوده. در عین حال در آینه پژوهش نقد کتابی را نوشتم که هرچند شاید به عنوان تصحیح متن به طور خاص مطرح نبوده، اما به هر حال به عنوان یک کار متن پژوهی مهم مطرح بوده و واجد اسلوب مهمی است، لذا بد نمی‌دانم ذکرش کنم. کتابی است که خودم هم به فارسی ترجمه کرده‌ام و این شاء الله همین ایام منتشر خواهد شد به نام الحسین (ع) سیماته و سیرته. این کتاب را علامه آیت الله سید محمدرضا حسینی جلالی تألیف کرده است، بر مبنای گزارش‌های تاریخی ابن عساکر از زندگی امام حسین (ع).

به عبارت دیگر ایشان بخشی از تراث را که فقط قسمت امام حسین (ع) از تاریخ - ابن عساکر باشد، برداشته، با توجه به فضای روایات و با توجه به دیگر دلالات، این احادیث و گزارش‌های تاریخی را تقطیع و تحلیل کرده و از دل آن یک کتاب امروزی خوان درآورده است. اصل کتاب ابن عساکر که برای قشر خاصی از عالمان عربی‌دان علاقه‌مند به تراث و تاریخ فقط خواندنی بوده و کتابی است دارای سلسله اسناد مطول و به همان شیوه قدما، ایشان آن را به شیوه‌ای که خواننده امروزی بتواند درست و با تحلیل بخواند و در عین حال فاصله بگذارد بین تحلیل ایشان و نص ابن عساکر - یعنی در عین حال اینها را جدا بخواند و خلط نکند - باز نوشته است. در این کتاب تحلیل‌ها آمده بطوری که حدیث در دل آن به طور متمایز قرار گرفته تا فضای فهم حدیث فراهم گردد، یعنی هم خواننده امروزی که طبعاً اهل خواندن آن کتاب تخصصی کهن تقریباً هزار ساله نیست، این کتاب را می‌تواند بخواند و هم در عین حال مشخصاً بر یک متن و گزارش تراثی متکی بود، خواننده را توجه می‌دهد به تراث در مورد امام حسین (ع) به طور خاص، نه اینکه امام حسین (ع) را فارغ از توجه به تراث و صرفاً با گزارش تاریخی خود معرفی می‌کند.

بنده نقد و معرفی مفصلی در باب این کتاب - که ترجمه آن به نام سیره و سیمای امام حسین (ع) آماده چاپ است - نوشتم. آن نقد و معرفی خیلی مورد توجه قرار گرفت از

طرف بعضی از اهل نظر. شاید واقعاً همان نقد و معرفی هم یکی از آن انگیزه‌ها بوده. یا در همان مجله آینه پژوهش که این نقد و معرفی چاپ شده، مقاله‌ای نوشتم که در واقع خلاصه رساله‌ای بود که آیت‌الله سیدمحمد حسین حسینی جلالی درباره صحیفه سجادیه (ع) و سید ترائی و تاریخی آن نوشته بود. در آنجا یک کتاب را در یک مقاله ریختم؛ اطلاعاتی هم بر آن مزید کردم که می‌شود گفت رساله زبده‌ای در باب صحیفه سجادیه خودمان شد. این مقاله هم بسیار مورد توجه قرار گرفته بود.

عرض می‌کنم شاید همین‌گونه نوشته‌ها و مطالعات منظور بوده یا در مجله علوم حدیث بخش‌های مربوط به اشعار منسوب به معصومین (ع) را از آن جنگ مهدوی - که نسخه بسیار مهمی است و مرکز نشر دانشگاهی، نسخه برگردان آن را منتشر کرده - بله، اشعاری که منسوب به ائمه (ع) بوده، اینها را استخراج کرده‌ام و آن جنگ را به عنوان منبعی تازه یاب برای تدوین اشعار معصومان (ع) مورد مطالعه قرار دادم. شاید ناظر به این مقالات هم به طور خاص بوده باشد؛ نمی‌دانم.

#### کیان فر:

به بحث تصحیح متون می‌رسیم که یکی از علایق شماست و سال‌هاست در این کار زحمت می‌کشید و برخی از کارهایتان به چاپ رسیده است. قبل از اینکه به تصحیح و کتابی که در خور تقدیر و شایسته قلمداد شده و در بخش حامیان نسخ خطی که کتابخانه مجلس برگزار می‌کند مورد تقدیر قرار گرفته است، بپردازیم اجازه بدهید به آن رساله کوچک ولی پر محتوای شما برگردیم در باب تصحیح نسخ خطی. در آغاز درباره آن رساله صحبت کنید.

#### جهانبخش:

آن رساله به معنایی یک تألیف خیلی کوتاه - تقریباً: یک ماهه - است و به معنایی حاصل ده، دوازده سال مذاقت در آن موضوع، که در زمانی کوتاه تحریر شده است. حضرت عالی خودتان بهتر می‌دانید چون مصحح و فعال در عرصه تصحیح متون هستید، امروز اکثر مصححان مع‌الأسف - نمی‌گویم عیب است، شاید هم حُسن باشد نمی‌دانم، چون بسیار شایع است! - مباحث نظری تصحیح متون را خوب نمی‌دانند؛ اصلاً اکثر تصحیح‌هایی ما شاید به مباحث نظری تصحیح متون به صورت عمیقش واقعاً

نیازمند هم نباشند، به مصححان زیادی بر خورده‌ام که اسم شیوه‌های تصحیح را جابه‌جا بکار می‌برند، یعنی اینکه شیوه التقاطی با شیوه انتقادی چه فرقی دارد، چندان تمیز نمی‌دهند، حتی این را به جای آن بکار می‌برند.

اما علت اینکه بنده توجه عمیقاً به این موضوع جلب شد، مسأله تصحیح شاهنامه بود. شاهنامه متن بسیار پیچیده‌ای است. من از آغاز نوجوانی با آن سروکله بسیاری از جهت تصحیح زده‌ام. از جهت تصحیح متن، شاهنامه متن بسیار پیچیده‌ای است و واقعاً اینکه چه روشی باید بکار برد مسأله است تا از این نسخه‌ها و تحریرهای فردوسی، شاهنامه مصحح بیرون آید. آیا تحریرهای فردوسی چیز دیگری بوده است و این تحریرهای موجود در نسخه‌ها تازه از یک تحریر فردوسی پدید آمده؟ - چنان که بعضی این نظر را دارند - اینکه از دل تحریرهای گوناگون چگونه باید نسخه موثق یا نسبتاً موثقی از شاهنامه استخراج کرد، هنگامه‌ای از تأملات مصححان را از آغاز تصحیح شاهنامه تا کنون برانگیخته است. لذا می‌بینیم چندین مقاله فربه و حتی کتاب گونه در باب اینکه چه شیوه‌ای باید در تصحیح شاهنامه به کار برد نوشته شده است. مرحوم مینوی خصوصاً تأملاتی در این باب دارد، آقای دکتر خالقی تأملات زیادی دارند و دیگران.

به عبارت دیگر، یکی از موضوعات اساسی در مورد تصحیح شاهنامه، روش تصحیح شاهنامه بوده است، بر خلاف بسیاری از متون دیگر که «خود راه بگویدت که چون باید رفت»؛ حقیقتاً به خاطر همین هم این‌گونه متون بسیاری افراد را به تأملات نظری فراخ دامنه و فربه در تصحیح فرا نمی‌خوانند. در مسأله شاهنامه بنده ناچار بودم این آراء را ببینم و کم‌کم اصلاً توجهم به ظرافت این امر جلب شود. بعد بحث نقد و تصحیح‌های حافظ و نقدهای مختلفی که مخصوصاً آن سالها منتشر می‌شد. طبعاً کسی که علاقه به تصحیح متون داشت، آنها را هم به جد می‌خواند و همین باعث شد کم‌کم حواسم به مقوله روش تصحیح متون جلب و جمع شود که این روش‌های گوناگون و سابقه هر یک از این روش‌ها، در حوزه متون چه جوابهایی داده است. به همین خاطر هم بود که تعدادی از مقالات من کاملاً در حوزه نظری تصحیح متون و بحث روش تصحیح - متون است. حتی بعضی از آنها اگر چه در صورت ناظر به شاهنامه بوده، سخن اصلی‌شان در باب روش تصحیح متن است.

زمانی که مرکز نشر میراث مکتوب خواست کتابک کوچکی یا جزوه کوچکی

تدوین کند تا دانشجویانی که مثلاً پایان‌نامه‌ای در زمینه تصحیح متون می‌گیرند، لااقل کلماتی از الفبای تصحیح متون را در یک رساله کوچک ببینند، از بنده خواستند تا آن رساله را تدوین کنم.

نخست قصد این بود که یکی از کتاب‌های مشهور در این باب تلخیص شود، بعداً رأی بر این قرار گرفت که این کار مسلماً ناکافی است. می‌توانم بگویم زُبده تمام آن مطالعات را در رساله کوچکی که همان راهنمای تصحیح متون کنونی باشد ریختم و این زُبده شاید زُبده‌تر از آن که می‌باید درآمد چونان که به عقیده بعضی این کتاب خیلی مُجمل و خیلی نامشروح است. عقیده خود من هم همین است. قرار بود تحریر مفصل این کتاب را هم به قلم بنده مرکز نشر میراث مکتوب منتشر کند، که تا کنون چنین چیزی صورت نبسته است!

کیان‌فر:

آیا این به خاطر تعلل مرکز در این مورد است یا شما هنوز آن را تألیف نکرده‌اید؛ چون دو مقوله جداگانه است؟!

جهانبخش:

خیر به عبارتی، شاید بتوان گفت حکایت همان «هردوانه» است!! ولی اگر تعارف را قدری کنار بگذارم، کاهلی بیشتر از مرکز بوده، چنانکه بعد از اینکه این کتابک منتشر شد و مرکز ظاهراً متوجه شد اقبال چندانی به مسائل نظری تصحیح متون نیست و در همین حد هم بعضی حوصله خواندن این مقولات را ندارند، شاید دیگر عزم جزمشان سُست شد و به زمان دیگر موکول کردند! بنده هم کارم را نیمه‌مؤلف گذاشتم، یعنی کار تألیف من در این باب به نیمه رسیده است.

نکته‌ای را لازم می‌دانم تذکر بدهم - هر چند در آن کتاب هم هست - و آن این که بخشی در آخر آن کتاب هست درباره شیوه رسم الخطی و املائی نشر متون. من خودم با دزدگی در مقدمه نوشته‌ام که این قسمت شیوه‌نامه املائی را فقط به درخواست ناشر می‌نویسم و خود اعتقاد چندانی به این مقوله ندارم. از قضا این رأی و گرایش بنده مورد تأیید هم قرار گرفت چنانکه هم آقای دکتر ابوالقاسم امامی و هم استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی به محض اینکه این کتاب را تورق کردند، به من گفتند: خوب است ولی

کاش به این مبحث نمی‌پرداختی. من هم پی‌نوشت را در مقدمه مؤلف نشان آنها دادم که این موضوع اصلاً به درخواست مرکز انجام شده است. به هر حال گمان می‌کنم هنوز جا دارد که آن رساله مبسوط‌تر و مشروح‌تر شود.

خوشبختانه آن رساله بیش و کم مورد استقبال واقع گردید، به ویژه از طرف طلاب حوزه علمیه قم و بعضی دانشجویان. برخی از مصححان فاضل حوزه علمیه قم، از بنده خواستند که همان بخش روش تصحیح متون را در مجله پژوهش و حوزه تجدید چاپ کنم؛ بنده که سودمند نمی‌دیدم کتابی یا فصلی به همان شکل مکرر شود، از ایشان اجازه خواستم تا آن فصل را قدری بسط بدهم. بدین ترتیب بسط یافته فصل روش تصحیح آن کتاب هم در دو شماره مجله پژوهش و حوزه چاپ شد و مورد عنایت بعضی عزیزان قرار گرفت.

#### کیان فر:

امیدواریم که شما این کارتان را به اتمام برسانید چرا که بسیار ضروری است. در باب روش تصحیح بسیاری افراد به مباحث نظری توجهی نمی‌کنند و آنچه که اخیراً گرفتارش شده‌ایم این است که بسیاری از افراد بدون آشنایی با شیوه‌های تصحیح دست به کار تصحیح می‌زنند. اما سؤال دیگری هم در مورد همین رساله دارم و آن اینکه شما اشاره کردید که در حوزه با استقبال مواجه شد، صرف نظر از حوزه که استقبال کردند، می‌خواهم ببینم در تصحیحاتی که دانشجویان در سطح کارشناسی ارشد و در سطح دکترا به عنوان پایان‌نامه - که قاعدتاً این نوع تصحیحات باید روش مندتر نسبت به تصحیحاتی که در بخش خصوصی و به صورت آزاد صورت می‌گیرد، باشد - در آنجا، شما چقدر تأثیرش را دیده‌اید، تا چه حد در آن کارها اثر گذاشته؟

#### جهانبخش:

نشانی که از تأثیرش دیدم عمدتاً در دوجا بود: یکی دانشجویان و علاقه‌مندان جوانی که از مکانهای مختلف ایران - حتی گاهی هم مثلاً از یک شهر دور افتاده در فارس - با من تماس می‌گرفتند و سؤالاتی در این باب می‌کردند و می‌گفتند که ما رساله‌تورا خوانده‌ایم، یعنی همین راهنمای تصحیح متون را خوانده‌ایم، و اکنون مشغول کار پایان‌نامه‌ای هستیم و حال در مورد این ابهامات پایان‌نامه‌مان می‌خواستیم سؤال کنیم.

یعنی طی همین تماس‌ها و همین ابراز علاقه‌ها معلوم می‌شد تعداد زیادی از دانشجویان به این رساله توجه کرده‌اند و این رساله را خوانده‌اند. در اولین سمینار مقدماتی نسخ خطی، با اینکه این رساله تازه به چاپ رسیده بود باز دیدم تعدادی از دانشجویان خوانده‌اند و در این باب با من سخن می‌گویند. مطلب دوم این بود که از بعضی کتابفروشان شنیده‌ام که مرتب می‌گفتند افرادی رجوع می‌کنند و سراغ این رساله را می‌گیرند. این موضوع هم به من نشان داد این رساله خواندگانی داشته است. اما تا چه حد واقعاً برای آن خوانندگان سودمند افتاده، چیزی است که آنها باید بگویند.

البته در یک نکته برخی هم صدا و هم‌آوا بودند، که این رساله باید صورت مشروح‌تری داشته باشد. ما هم همیشه گفته‌ایم که خودمان هم چنین عقیده‌ای داریم، ولی هنوز عملی نشده است.

کیان‌فر:

اجازه بدهید همین سؤال را به نوعی دیگر مطرح کنم. نیت من بیشتر این بود که آیا دو یا چند کار از جمله رسائلی در میان آثاری که چاپ شده و شما توزّقی کرده‌اید، ملاحظه فرموده‌اید که این شیوه در کار تصحیح دانشجویان تأثیر داشته است؟

جهانبخش:

به یک معنا بله. البته یک مطلب هست و آن اینکه بنده شیوه تصحیح خاصی را در این رساله پیشنهاد نکرده‌ام، بلکه در واقع می‌توان گفت زُبدۀ شیوه‌های تصحیح را، خصوصاً با توجه به نظرات استاد مجتبی مینوی، چون ایشان در این حوزه مرد صاحب‌نظری است، آنجا توصیف کرده‌ام و توصیه کرده‌ام که هر شیوه را در واقع کجا بکار بُرد؛ ولی بله! رگه‌هایی را در آثار یکی دو مصحح و نیز ارجاعاتی را در آثار یکی دو مصحح دیدم و دیدم که حتی بعضی از آنها تقسیم‌بندی‌های پیشنهادی مرا کاملاً پذیرفته‌اند.

کیان‌فر:

با امید به اینکه شما آن کار را کامل کنید و حالا یا مرکز نشر میراث مکتوب یا ناشر دیگری اقدام به چاپ آن متن کند، درباره کتاب دقائق التأویل و حقائق التّزئیل که

تصحیح آن از حضرت عالی است و در بخش حامیان نسخ خطی به عنوان کتاب قابل تقدیر و شایسته، مورد تقدیر واقع گردید و شما برنده جایزه شدید صحبت کنیم و به خصوص درباره شیوه تصحیحتان در این کتاب به عنوان یک مصحح و یا کسی که به هر حال دستورالعملی هم برای تصحیح نوشته، چه راهی را طی کرده است؛ می‌خواهم ببینیم خودتان در اینجا چه کرده‌اید؟

#### جهانبخش:

حکایت بنده با دقایق حکایت دور و درازی است. یعنی اصلاً آشنایی بنده با میراث مکتوب سر دقایق شروع شد و حالا بد نیست ماجرای را بگویم که در واقع تا حدی هم گویی دقایق التأویل دنبال من آمد و باطن این سید حسنی بزرگوار اثری در این واقع کرد. آن ماجرا این بود: من اولین بار با نویسنده دقایق التأویل از طریق یادداشتی آشنا شدم که آقای دکتر سید محمود مرعشی نجفی در مجله بینات منتشر کرد. ایشان در آنجا کتاب بلابل القلاقل این نویسنده را - که به نادرست به نام «البلابل و القلاقل» چاپ شده - معرفی کرده بود و سخنی گفته و اظهار امیدواری کرده بود مصححی این کتاب را چاپ کند. من هم خصوصاً از جهت نثر فارسی آن روزگاری این کتاب که به سده هفتم هجری باز می‌گردد، مشتاق شدم کتاب را تصحیح کنم. با آقای دکتر مرعشی تماس گرفتم که آیا ممکن است عکسی از این کتاب بگیرم. آن زمان مقطع انتقال من از دبیرستان به حوزه بود؛ کم کم حوزوی می‌شدم. آقای دکتر مرعشی گفتند: بعد از اینکه این را نوشتم نامه‌ای به دستم رسیده که کسی قبلاً عکس این نسخه را از کتابخانه ما گرفته و در حال تصحیح همه آثار این مؤلف است. در همان اوان هم مقاله دراز دامنی در مجله آینه پژوهش چاپ شد که در آنجا مرکز نشر میراث مکتوب معرفی شده و تعداد زیادی از امهات آثار ایران و اسلام در فهرست منشورات این مرکز آمده بود، از جمله همین کتاب دقایق التأویل و حقایق التزیل و همچنین بلابل القلاقل. معلوم شد چنین مرکزی هست که در حال چاپ هر دوی اینهاست.

#### کیان‌فر:

پس آشنائی شما با مرکز به خاطر همین کتاب دقایق التأویل بود؟

## جهانبخش:

عرض می‌کنم. گفتیم بسیار خوب آن مرکز این کتاب را چاپ می‌کند و ما هم کاری نداریم.

دوست من آقای دکتر حامد ناجی اصفهانی همان روزگار گفته بود که چنین مرکزی در تهران هست و مرا به این مرکز غائبانه معرفی کرده بود بدون اینکه بنده بدانم، چون ظاهراً آن زمان دنبال مصححانی بودند برای اینکه تصحیح بعضی از آثار را به عهده بگیرند و آنها ظاهراً در مرکز با آقای دکتر علی رواقی که ایشان خوب مرا می‌شناختند و من شاگردی ایشان کرده بودم، مشورتی کرده بودند و پسندیده بودند برای تصحیح کتابی به من عرضه کنند. کتابی که انتخاب کرده بودند دقائق التأویل و حقایق التزیل بود. به خاطر همین تا حدی این کتاب مرا پیدا کرد یعنی مؤلفی که با آن پیوند یافته بود. یعنی مؤلفی و کتابی که من با آن علقه و علاقه عاطفی هم یافته بودم خوب، نسخه این کتاب را عکس گرفتند و من هم تصحیح را پذیرفتم ولی مدت‌ها صرف این شد که نسخه دیگری از کتاب بیابیم. بسیاری جاها تماس گرفتم؛ از جمله یادم هست همان ایام با جناب استاد عبدالحسین حائری که شاید آن زمان هنوز رئیس کتابخانه مجلس بودند، در کتابخانه مجلس تماس تلفنی گرفتم و پرسیدم آیا از این کتاب که نسخه‌اش در مجلس هست شما نسخه دیگری به عنوان کتاب‌شناس سراغ دارید؟ ایشان گفتند: خیر، یک نسخه در مجلس هست و جزو نقایس ماست که خودمان می‌خواهیم چاپ کنیم و عکسش هم بیرون داده نمی‌شود! گفتیم: عکسش دست من هست و نیازی نیست بنده خودم در حال تصحیح آن هستم!

خلاصه به هر دری زدیم متوجه شدیم علی‌الظاهر نسخه دیگری از این کتاب نیست و با توجه به این که قسمت‌هایی از کتاب ظاهراً آب دیدگی داشت، اول و آخر کتاب افتاده بود، بعضی جاها واقعاً دشوارخوان بود، زمان طولانی صرف استنساخ متن شد. طی امر استنساخ و تصحیح هم با ناشر اختلاف نظرهایی داشتیم. حتی یکی دو بار کار ما به تقار جدی کشید و قرار شد کار را اصلاً از بنده به این صورت چاپ نکنند. چون مرکز نشر میراث مکتوب به این پای‌بندی به رسم الخط کهن و حفظ شکل و اعراب‌های قدیم و حفظ آیات قرآن با همان قرائت خاصی که در نسخه آمده، چندان علاقه‌ای نداشت و اثر را عام‌خوان‌تر می‌خواست در مقابل، بنده علاقه‌مند بودم که با همه آن مختصات و همانگونه که امثال مینوی یا علامه قزوینی آن متون کهن را چاپ کرده‌اند،



این متن هم از جهت قرائت نسخه آماده شود. انصافاً در خواندن نسخه خیلی زحمت دیدم و - چنان که شاید در مقدمه‌اش هم اشاره کرده باشم - بنده دو عکس از این کتاب داشتم، یک عکس از کتابخانه مجلس گرفته بودیم، یک عکس از میکروفیلم دانشگاه تهران، و جالب اینکه بعضی جاها در آن عکس خوانده می‌شد و بعضی جاها در این عکس! و ما با دو عکس متن را استنساخ کردیم و خواندیم. به عللی - که بعضی از این علل مربوط به اشتغالات بنده بود و موانعی که در کارهایم پیش می‌آمد و برخی مربوط به مرکز نشر میراث مکتوب بود - این کتاب تا پارسال مراحل آماده سازی چاپی‌اش طول کشید، و لذا تألیف راهنمای تصحیح متون، تصحیح ترجمه فرحة، تصحیح سراج السالکین، اینها همه بعد از تصحیح دقایق التأویل بود ولی زودتر چاپ شد.

چیزی که می‌توانم به شما بگویم این است که متن تک نسخه‌ای است و بنده سعی کرده‌ام با نهایت امانت متن را بخوانم، هر جا احتمال تردیدی می‌رود - که حتی گمان می‌کنم افراطی در این کار شده است - این را بازگو کنم، احتمال‌های مختلفی که در خواندن یک عبارت مطرح است، اینها را طرح کنم ولی اگر امروز دقایق التأویل را تصحیح می‌کردم، بله! گمان می‌کنم متن به همین شکلی که الآن چاپ شده می‌بود تقریباً، یعنی تفاوت زیادی با این نمی‌کرد، اما یقیناً از جهت تعلیقات، فهرس و همچنین مقدمه، کتاب به شکل دیگری می‌بود و شاید هم مبسوط‌تر از آنچه که امروز در دسترس هست. به خاطر همین می‌خواهم عرض کنم که تمام پسندهای تصحیحی من در دقایق التأویل اعمال نشده.

#### کیان‌فر:

شما تا چه اندازه معتقدید که در یک تصحیح باید از منابع دیگر استفاده کرد، این منابع دیگر را می‌توان به دو دسته یا سه دسته تقسیم کرد: یکی کتاب‌های مرجع است که شخص به هر حال به آنها مراجعه می‌کند، دوّم آن دسته از کتاب‌هایی که در همین زمینه نگارش یافته و سوم کتاب‌هایی که حدس زده می‌شود که می‌تواند به عنوان منبع یک اثر تألیفی مورد استفاده قرار گرفته است، می‌توان از این منابع استفاده کرد؟

#### جهانبخش:

سخنی در دانش تصحیح متون هست که بنده هم در این راهنمای تصحیح متون

آورده‌ام و آن سخن این است که گفته می‌شود عناصر تصحیح سه تا هستند: روش، اهلیت مصحح و منابع. که منابع بر دو دسته‌اند. یکی نسخه یا نسخه‌های خود متن دیگری منابع فرعی که در تصحیح کمک می‌کنند. منابع فرعی از متن تا متن تفاوت دارد مثلاً در شاهنامه منابع فرعی که ممکن است در تصحیح شاهنامه کمک کنند به فرض تاریخ طبری است که به هر حال برخی از داستان‌های باستانی ایران در آن هست. غر اخبار ملوک الفرس ثعالبی است، مثلاً لغت فرس است که ابیاتی از شاهنامه یا لغاتی از شاهنامه در تاریخ حمزه اصفهانی است یا کتاب‌های دیگری که به صورت لغوی یا محتوایی یا صورت دیگر با شاهنامه اشتراک دارند.

با این همه در تصحیح یک متن مانند شاهنامه شاید نمود این منابع فرعی بسیار کم باشد، اما در مقابل اگر تصحیح بعضی متون دیگر را نگاه کنیم، مثلاً تصحیح تجارب السلف هندوشاه نخبوانی که بنده خودم تصحیح کرده‌ام و آماده چاپ است و این شاء الله به زودی در انتشارات اساطیر منتشر خواهد شد - در تصحیح تجارب السلف منابع فرعی تأثیر فوق‌العاده‌ای دارد اصلاً در تصحیح متون تاریخی معمولاً اینگونه است.

در تجارب السلف، مهمترین منبع فرعی ما که واقعاً بعد از خود نسخه کتاب بسیار برای ما مهم است، الفخری، کتاب ابن طقطقی است که یک تألیف دیگر از همین مؤلف به نام مثنیة الفضلا، محل اقتباس تجارب السلف بوده؛ لذا الفخری که مشترکات بسیاری با آن «مثنیة الفضلا» ...

در الفخری ابیات و مطالبی هست که بعینه و بلفظه در تجارب السلف یا آمده، یا فارسی شده است، و به خاطر همین می‌فهمیم الفخری خیلی مشترکات داشته با «مثنیة الفضلا» پس الفخری برای ما خیلی مهم است.

همچنین کتاب دیگری به هست موسوم المشجر الأصبلی از ابن طقطقا. این «المشجر الأصبلی» درباب انساب سادات است و اصلاً انساب باز مشترکات فراوانی با تجارب السلف دارد که در آنجا هم به هر حال سایه نسابه‌ای چون ابن طقطقا از طریق مثنیة الفضلا بر تجارب السلف افتاده است.

همچنین کامل ابن اثیر که خود هندوشاه ظاهراً تعلق خاطر و آشنایی جدی با این کتاب داشته و گاهی حتی به تصریح از این کتاب یاد می‌کند.

در مواردی می‌توان گفت مأخذ متأخری به ما یاری فراوان می‌رساند؛ که حالا در

مورد تجارب السلف چندان مصداقی ندارد، ولی در بعضی تصحیحات، مآخذ متأخری هستند که از آن متنی مورد تصحیح ما استفاده کرده‌اند و احتمالاً نسخه‌های صحیح‌تر از نسخه‌ای که در اختیار ماست، در دسترس داشته‌اند.

مثلاً اگر من مناقب ابن شهر آشوب را - که سال‌هاست مشغول تصحیحش هستم تصحیح می‌کنم، مرحوم علامه مجلسی هم نسخه یا نسخه‌هایی از مناقب ابن شهر آشوب در دست داشته یا اگر کمال‌الدین یا اکمال‌الدین شیخ صدوق را تصحیح می‌کنم، مرحوم علامه مجلسی نسخه یا نسخه‌هایی داشته پس لازم است من آن حدیث را که در متن اکمال‌الدین از روی نسخه‌های خطی ضبط و تصحیح کرده‌ام، حتماً با نسخه بحار هم بسنجم تا ببینم نسخه علامه مجلسی چه داشته.

حضرت عالی خودتان این عالم را، بیش از من و پیش از من و بهتر از من، تجربه کرده‌اید؛ در تصحیح روضة الصفا که روضة الصفا را به ظاهر می‌توان گفت بزرگترین تاریخ عمومی زبان فارسی باشد.

یا بزرگترین تاریخ عمومی پیش از قاجاریه. چون ناسخ التواریخ مفصل‌تر باید باشد. یا لااقل طرحش مفصل‌تر بوده است.

روضه الصفا به عنوان مفصل‌ترین تاریخ عمومی زبان فارسی از یک تعداد مآخذ مهمی که آن زمان در حوزه نگارشش در ماوراءالنهر در دست بوده استفاده کرده. امروز یک دسته از اسناد مهم برای شما یقیناً همان مآخذی است که مؤلف روضة الصفا در دست داشته و بعداً کاتبان بدخوان و کاتبان تحریف‌گر اسمائی را که او از آن کتاب پدرست برگرفته بوده، مثلاً تخریب کرده‌اند و به صورت دیگری درآورده‌اند، خصوصاً اینکه می‌دانیم سه چهار قرن پس از روضة الصفا، در واقع دوره تنزل دانش بسیاری از کاتبان هم در حوزه کتابت، به ویژه کتابت متون تاریخی، هست.

لذا در روضة الصفا خود شما بهتر این را تجربه کرده‌اید که استفاده از مآخذ اصلی خیلی سودمند است، الا اینکه برای برخی از مصححان جوان - که ممکن است خواننده این گفتگو باشند - این نکته را حتماً باید تذکر بدهم که اگر منبع مورد استفاده متنی که در حال تصحیح آن هستیم یا منبعی که از متن مورد تصحیح ما چیزی را نقل کرده نسخه ما باشد، لزوماً ما مجاز نیستیم که آن ضبط صحیح‌تر را به متن بیاوریم و ضبط نسخه خودمان را ترک و طرد کنیم؛ چون ای بسا آن ضبط غلط واقعاً از قلم مؤلف متن ما تراویده و متوجه آن ضبط صحیح نشده یا اصلاً نسخه در اختیار او غلط بوده و امثال

این. لذا همین جا گریزی بزنم، اینکه مثلاً کسی بیاید و لُبُّ لُبَابِ مثنوی واعظ کاشفی را تصحیح بکند و ابیات مثنوی مولانا را از نسخهٔ تربت مولانا - که همان نسخهٔ کهن قوتیه باشد - نقل کند که اتفاقاً اخیراً شخصی این کار را کرده است! این کار یقیناً درست نیست. چون دیگر این لُبُّ لُبَابِ واعظ کاشفی نیست. واعظ کاشفی از یک نسخهٔ ولو ضعیف‌تر متأخرتر و مغلوپ‌تر روزگار خودش نقل کرده است و کسی هم که لُبُّ لُبَابِ را می‌خواند، نمی‌خواهد نسخهٔ مثنوی مولانای قوتیه را بخواند. کسی که آن را بخواند به سراغ خود مثنوی می‌رود. خوانندهٔ لُبُّ لُبَابِ می‌خواهد قرائت واعظ کاشفی و کتاب او را بخواند. این همان نکته‌ای است که بنده در تصحیح سراج السالکین هم رعایت کرده‌ام ولی متأسفانه می‌بینم بعضی از مصححان که توجه کمتری به مبانی نظری تصحیح دارند، اینها را خلط می‌کنند؛ یعنی در واقع در تألیف با مؤلف شریک می‌شوند. مصحح شریک التالیف می‌شود!

#### کیان‌فر:

به نکتهٔ خوبی اشاره کردید؛ نکته‌ای که ما در متون تاریخی داریم. یکجا هست که شما می‌خواهید متنی منثور یا منظوم را تصحیح کنید، طبیعی است که دنبال نسخهٔ بدل می‌گردید تا صحیح‌ترین ضبط شعری یا ضبط عبارتی آن را در متن بگنجانید و نقل کنید، اما هنگامی که شما یک متن تاریخی یا یک متن ادبی را تصحیح می‌کنید شعر را به عنوان شاهد آورده است، به‌خصوص در کتاب‌های ادبی و هم در کتاب‌های تاریخی هم بسیار داریم، اشعار عربی و فارسی که به عنوان شاهد آورده‌اند. فکر می‌کنید اینگونه اشعار باید تصحیح شود یا نه، باید به این نکته بیندیشیم و بر این باور باشیم که این شعر حاصل ذهنیت مؤلف تاریخ است، یعنی اینکه این هم یک شیوه از قرائت شعر در آن روزگار بوده که مؤلف در ذهنش داشته و طبیعتاً مؤلف برای آوردن شاهد مثال شعری، شاهنامه را باز نکرده تا از روی آن بنویسد یا کلیات سعدی را، بلکه از حافظه استفاده کرده، یعنی آن چیزی که در آن روزگار رایج و متداول بوده است. آیا باید به همان صورت ضبط شود یا اینکه، باید اصلاح شود؟ از این منظر به کار خود من در روضة الصفا خرده گرفته‌اند که چرا این اشعار اصلاح نشده است!

### جهانبخش:

یقیناً تصّرف در این اشعار به نحوی که صورت صادر شده از قلم مؤلف را بر هم بزند، نه فقط تصحیح متن نیست، بلکه تغلیط متن است! در این شکی نیست. من مثالی صریح تر برای شما بزنم، حالا شعر نه! اصلاً حدیث، ما احادیثی و یا مأثوراتی - که اعم از حدیث باشد - در متون کهن مان داریم که به زبان عربی آمده و ضبطش غلط مسلم است ولی در عین حال با قرائنی متوجه می شویم که این اغلاط واقعاً از قلم مؤلفان صادر شده است.

به عنوان نمونه اخیراً آقای به نام مهران افشاری - که من ایشان را نمی شناسم ولی هر که هست سعیش مشکور باد! چه با دقت به تصحیح فتوت نامه ها پرداخته است - مجموعه ای از فتوت نامه ها و رسائل خاکساریه را منتشر کرده که پژوهشگاه علوم انسانی ناشر آن است. ایشان خودش هم درست توجه داده است که بعضی از این صورت های عبارات عربی نقل شده کاملاً غلط است؛ ولی علتش چیست؟ علتش این است که اینها در یک سنت شفاهی بین اهل فتوت یا بین درویشان خاکسار نقل می شده و ملفوظ عبارت در آن سنت غلط بوده؛ به خاطر همین، آن کسی هم که به قلم آورده همان غلط را نوشته. حال ما می توانیم اینکار را انجام دهیم که طبق متون اصلی حدیث یا متون اصلی شعر عرب یا متون اصلی که دارای مأثورات هستند، اینها را اصلاح کنیم، و یا اینکه نشان بدهیم واقعاً سیر تطّور این حدیث، نزد مردم چگونه بوده است؟ چه تحوّلی پیدا شده؟ چه واژه هایی را غلط می خواندند؟ این کار است که صحیح است، نه اصلاح و تغییر.

یک مثال صریح عرض کنم که بنده در تصحیح دیگرم که سلوة الشیعه باشد و اکنون نزد کتابخانه مجلس است، بجد گرفته ام. آن هم اینکه با تحقیق در نسخ خطی کهن که بعضاً به دست فضلی مسلم نوشته شده بود بر من روشن شد برخی از قواعد نحوی زبان عربی را فارسی زبانان غلط استعمال کرده اند؛ در ادواری و در ناحیه هایی این اتفاق افتاده است. به گمان من اصلاح چنین غلطی در متن، کاملاً نارواست. به خاطر اینکه آن غلط در واقع، چگونگی نحو عربی را مثلاً در قرن پنجم در خراسان یا در قرن ششم در اصفهان نشان می دهد و آن خودش یک سند تاریخی است. مثل این است که شما عکسی از ناصرالدین شاه را روتوش کنید و سپس چاپ کنید، دیگر این سندیت ندارد ولو اینکه اصل عکس خیلی عکس زشتی هم باشد!! شما می گوئید من آن را زیبا

کرده‌ام، ولی ما مسئول زیبا کردنِ اسناد نیستیم! مصحح ناقل اسناد است. به خاطر همین در اینگونه موارد که یا مسلم است یا حتی احتمال می‌رود ضبط یک شعر یا حدیث به قرائت خاصی از آن شعر یا حدیث یا پسند یا قاعده خاصی در یک ناحیه یا یک دوره برگردد، حتی در جایی که احتمال برود، مصحح نباید در متن تصرف کند. نهایت آن است که در حاشیه باید تذکر بدهد که مثلاً: از جهت ضبط عربی، این بیت غلط است و باید این چنین باشد ولی احتمالاً از قلم خود ما اینگونه تراویده است.

نه تنها عرض بنده این است که بزرگان تصحیح متن، بلکه کسی که در امر تصحیح متن حجت است، یعنی مجتبی مینوی، او هم همین نظر را اعمال کرده و در مشهورترین و ممتازترین تصحیحش که کلیله و دمنه باشد، دقیقاً به همین راه رفته است.

کیان فر:

شما خارج از کارهای تراثی چه کارهایی انجام می‌دهید؟... البته باز هم می‌شود گفت برخی از اینها به نوعی به تراث بر می‌گردد، مثل آنچه که در قرآن پژوهی شما انجام داده‌اید. در این باره برای ما بگوئید.

جهانبخش:

در حوزه قرآن پژوهی جدا از برخی مقالات مفرده‌ای که در دانشنامه قرآن پژوهی آقای خرمشاهی نوشته‌ام، هم ترجمه‌ها و هم تألیفاتی دارم، ترجمه مع‌الأسف ناتمام مفردات راغب همچنان در دستم هست و همچنین در واقع تألیف یک تفسیرگونه‌ای که نه تفسیری باشد که بنده نوشته باشم، بلکه زبده‌ای باشد از تفاسیر رسمی و کهن شیعه که به خواننده امروزی عرضه شود، این کار را هم در دست تألیف دارم.

در حوزه حدیث هم تألیفاتی و ترجمه‌هایی دارم.

همان کتاب سیره و سیمای امام حسین (ع) را که یاد کردم، ترجمه کرده‌ام و این شاء الله انتشارات اساطیر آن را منتشر خواهد کرد. کتاب اندوخته خداوند را که یک چهل حدیث است در باب حضرت حجّة (ع)، ترجمه کرده‌ام که چاپ هم شده است.

مقالات و رساله‌هایی منتشر کرده‌ام که بعضاً در مجلات چاپ شده؛ بعضاً هم به صورت جداگانه. مثلاً رساله آیت‌الله سید محمد حسین حسینی جلالی را در باب «اصول اربعمائه» - که در واقع حدود چهارصد کتاب از کهن‌ترین متون شیعه هستند که

در عصر ائمه (ع) تدوین شده‌اند - ترجمه کرده‌ام، که هم در اصفهان در مجله حوزه اصفهان چاپ شده و هم جداگانه در شیکاگو به صورت مجلد چاپ گردیده. تعدادی تألیفات هم در دست دارم، از جمله تألیفی اخیراً به پایان رسید به نام حدیث شناخت که در واقع تحریر و بازنویسی و تکمیل کتاب یکی از محدثان متأخر شیعه در علم درایه است.

#### کیان فر:

برای شما آرزوی موفقیت می‌کنیم، اگر نکته‌ای هست که بنده از آن غفلت کرده‌ام و لازم است مطرح شود، چه در حوزه کار ترائی یا غیره، خودتان بفرمائید.

#### جهانبخش:

خیر، نکته‌ای نیست که شما مغفول گذاشته باشید، ولی فقط می‌خواهم به مطلبی اشاره کنم که بارها شفاهاً گفته‌ام و حتی گاهی سعی کرده‌ام به صورت مکتوب بیاورم و روی آن تأکید دارم:

تشویق مصحح، فهرست نگار، متن‌پژوه، بسیار خوب است؛ ضروری هم هست. آدمی دلبسته تشویق است. به یقین سخن ناراستی گفته‌ام اگر بگویم که مثلاً شایسته تقدیر اعلام شدن دقیق، من را دلشاد و مصمم تر نکرده، ناراست گفته‌ام اگر بگویم که از این تقدیری در مراسم هفته کتاب شده به مناسبت تجلیل از خادمان نشر، شادمان و اثرپذیر نشدم، نه! واقعاً اثرپذیر شدم.

اما مطلب مهمی که می‌خواهم عرض کنم آن است که این تشویق قسمت جزئی کار است. مهمترین تشویق - که از قضا معنوی هم فقط نیست، بلکه عوائد مادی هم در پی خواهد داشت، یعنی گمان نشود فقط تشویق معنوی مصححان یا متن‌پژوهان است؛ فایده‌اش هم فقط به مصححان و متن‌پژوهان بر نمی‌گردد، بلکه به همه کشور ما و به همه آحاد ملت ما بر می‌گردد، این است که انتشارات این حوزه - اعم از تصحیح متن کهن، بازنویسی متن کهن، ترجمه متن کهن و... - بازار واقعی بیابد، نه اینکه بازاری که مثلاً ارشاد بخرد و انبار کند، یا ارشاد بخرد و هدیه بدهد، نه! یعنی خواننده بیابد. هرگاه آثار ترائی خواننده بیابد یقیناً تشویق مادی و معنوی مصححی هم که این اثر را چاپ می‌کند دربر دارد، تحوّل جامعه را نیز دربر دارد، هدف اصلی تمام این فعالیت‌ها که احیای این

کتابها و کتابخانه است دربر دارد. لذا واقعاً خواهشی دارم از مؤسساتی که در کار نشر و پژوهش تراث هستند، از آنهایی که به تشویق می‌پردازند مانند کتابخانه مجلس - که کارش واقعاً شایسته تقدیر است، چنانکه ممکن است اکنون کسی ایراد بگیرد و چه بسا واقعاً بسیاری ایرادها هم به اجزایی از این کار وارد باشد، ولی تا پیش از این ما چنین چیزی هم نداشتیم، لذا بودن چنین مراسمی یقیناً از نبودنش بهتر است؛ بله، خواهش دارم ترویج مطالعه متون را جدی‌تر بگیرند.

کیان فر:

ضمن اینکه هیچ مصححی به این دلیل که کتابش برنده بشود اثری را تصحیح نمی‌کند!

جهانبخش:

بله! و اصلاً نمی‌تواند چنین امیدی را جدی بگیرد! با روند کنونی که در مملکت ما هست که حتی امید چاپ یک کتاب را به‌طور جدی معمولاً نمی‌توان داشت!! لذا خواهش از همه این نهادها این است که به پرورش خواننده این متون توجه کنند و حتی قسمتی از این تشویق‌ها را متوجه خوانندگان متون کنند. ممکن است کسی بپرسد، تدبیر آن چگونه است، آن را من نمی‌دانم، حتماً افرادی هستند این علم را دارند، وارد جامعه‌شناسی و تبلیغ هستند، آنها باید معین کنند: آیا از طریق مسابقه است، مقاله‌نویسی، کتابخوانی است یا نوع دیگری است، من نمی‌دانم.

به هر حال تربیت «خواننده متون» است که معنای واقعی به همه این کارها خواهد داد؛ وگرنه نشر متون و حفظ نسخ، تشویق مصحح، همه اینها تعارفاتی خواهد بود و پرونده‌پرکردن‌هایی بین ما خواهد بود! یعنی آنچه مهم است جلب توجه جامعه به متون است و توجه دادن به اینکه در میان متون فقط چند متن محدود و معدود نیستند که خواندنی‌اند، یعنی سعدی و حافظ و مولوی و فردوسی فقط آثارشان خواندنی نیست، بلکه خود کتاب روضة الصفا را واقعاً یک خواننده دانش‌آموخته متوسط الحال می‌تواند بخواند و سود هم از خواندن آن می‌برد، یعنی روضة الصفا کتابی فقط برای متخصصین نیست، بسیاری از کتابهای تراثی هست، امثال همین تجارب السلف و کتابهای دیگر، اینها برای عموم نوشته شده و یک تعدادش هم تخصصی است، اینکه این کتابهای تراثی ما بازار عمومی نداشته باشد، برآستی محل تأسف است.



کیان فر:

سئوالی به خاطر آمد که می‌باید پیشتر می‌پرسیدم در بحث استفاده از منابع، من به مراجع اشاره کردم و عرض کردم که سؤال این است آیا این منابعی که به عنوان مرجع در تصحیح استفاده می‌شود تا چه حد باید معتبر باشند و یا اساساً می‌شود من باب مثال از فرهنگ معین در یک تصحیح سود بُرد و یا تا چه حد مجازیم سود ببریم، بالاخره بعضی از این مراجع ما مثل فرهنگ‌ها لازم است در تصحیح استفاده شود، مثلاً لغتنامهٔ دهخدا یا دائرةالمعارف‌ها و دانشنامه‌های امروزی تا چه اندازه مصحح مجاز است از اینها استفاده کند؟

جهانبخش:

به گمان بنده حدّ و حصری برای استفاده از منابع فرعی برای تصحیح نیست، اولاً، به شرط اینکه مراتبش شناخته شود، یعنی استفاده از تمام مراجع حدّ و حصری ندارد به شرطی که به بهای دخالت در متن تمام نشود، ثانیاً اینکه باید دانست بر خلاف آنچه برخی پنداشته‌اند که منابع عربی لزوماً افضل از منابع فارسی است یا منابع کهن لزوماً افضل از منابع متأخر است، جدّاً در این مطلب تردید می‌توان کرد. مثالش را عرض کنم: در حوزه لغت، ممکن است کسی بگوید اگر قرار است یک لغت در حاشیة متن فارسی معنا شود، بهتر است به جای لغتنامهٔ دهخدا یا فرهنگ معین، از صحاح العجم یا لغت فُوس و غیث اللغات و أمثال اینها استفاده شود. از قضا باید گفت کتاب‌هایی مانند فرهنگ معین و لغتنامهٔ دهخدا کتاب‌هایی هستند که به یقین از جهت دقّت بر آن منابع کهن برتری دارند. بله! اگر بخواهد بگوید ما معنای آن‌روزگاری واژه را تتبع می‌کنیم، این حرف درست است، ولی از قضا این فرهنگ‌های ما هم، چه فرهنگ معین، چه فرهنگ دهخدا، همه مبتنی بر متون آن‌روزگاری است، یعنی اگر کسی بگوید: بله، من از فرهنگ فارسی عامیانهٔ استاد ابوالحسن نجفی یا از فرهنگ معاصر آقای صدری افشار نقل نمی‌کنم، این سخن، سخنی پذیرفتنی است، البته باز هم به این معنا نیست که ممکن نباشد یک لغت متن کهن‌گرهش از راه فرهنگ معاصر گشوده شود، این ممکن هست، اتفاقاً شاید حلّ بعضی از مشکلات متون کهن را در لغات عامیانه بتوانیم پیدا کنیم، چنانکه بارها هم شده است؛ ولی نکته این است که فرهنگ‌های متداول ما مثل لغتنامهٔ دهخدا و مثل فرهنگ معین، از جهت لغوی و از جهت تحقیقی بی‌گمان بر فرهنگ‌های

سنّتی یک تفوّقِ کُلّی دارند؛ البتّه اگر سلیقه کنونی بنده باشد کمتر از لغتنامه دهخدا و فرهنگ معین بعینه نقل می‌کنم، ولی در مراجعه یقیناً اتّکاء بیشتر بر همین‌ها خواهم کرد. حالا نظر خود شما درباره فرهنگ معین و لغتنامه دهخدا چیست؟ می‌خواهم نظر خود شما را هم بدانم!

کیان‌فر:

من معتقدم در مرحله نخست از فرهنگهای قدیمی استفاده شود بهتر است.

